

تقابل رفتارگرایی و نهادگرایی در علوم سیاسی

سیدصادق حقیقت^۱

چکیده

رهیافت نهادی به عنوان مکتبی که در آن نظریه و روش وجود دارد، به ارائه گزاره‌هایی در مورد علل و نتایج نهادهای سیاسی می‌پردازد؛ و به ارزش‌های سیاسی لیبرال - دموکراسی اعتقاد دارد. نهادگرایان تصمیم افراد را در ساختار نهادها تحلیل می‌کنند؛ و در تحلیل‌های خود برای «نهاد» اولویت قائل می‌شوند. ویژگی‌های اصلی نهادگرایی عبارتند از: قانون‌گرایی، ساختارگرایی، کل‌گرایی و تحلیل هنجاری. نهادگرایی جدید را می‌توان با مفاهیمی همچون تمرکز بر قواعد، مفهوم غیر رسمی نهاد، پویایی نهاد، موضع ارزشی - انتقادی، ناپیوستگی نهاد، و ادغام از نهادگرایی قدیم بازشناخت. پس از جنگ جهانی دوم، دانش علوم سیاسی بیشتر بر فرضیات فردگرایانه رفتارگرایی و انتخاب عقلایی معطوف گردید. هر دو این رویافت‌ها بر این فرض استوار بودند که افراد، به مثابه افراد، به طور خودمختارانه و مبتنی بر نشانه‌های روانشناسی اجتماعی یا محاسبه عقلانی از سود شخصی‌شان عمل می‌کنند. رفتارگرایان معتقدند افراد توسط نهادهای رسمی یا غیر رسمی جهت‌گیری نمی‌شوند؛ بلکه انتخاب‌هایشان به دست خود آن‌ها ساخته می‌شود.

واژگان کلیدی: نهادگرایی قدیم، نهادگرایی جدید، رفتارگرایی، فرار رفتارگرایی، روش، نظریه.

^۱. محقق حوزوی و عضو هیأت علمی دانشگاه مفید (www.s-haghighat.ir)

مقدمه

نیمه دوم قرن بیستم شاهد رقابت و منازعه نهادگرایی و رفتارگرایی بود. نهادگرایی و رفتارگرایی مکاتب و رهیافت‌هایی هستند که مفروضات و استلزامات روش‌شناسانه خاص خود را به همراه دارند (لوندس، ۲۰۰۲، ۹۰). در حالی که نهادگرایان معتقدند نهاد بر فرد تأثیر بیشتری دارد، رفتارگرایان به تحلیل رفتار افراد اولویت می‌دهند. به این لحاظ که رفتارگرایی باعث شد رهیافت نهادگرایانه تا حد زیادی کنار گذاشته شود، می‌توان آن دو را با هم مقایسه نمود. در این مقاله، ابتدا ارکان نهادگرایی قدیم و جدید و گونه‌های نهادگرایی (نهادگرایی هنجاری، نهادگرایی انتخاب عقلایی، نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی تجربی، نهادگرایی بین‌المللی، نهادگرایی انجمنی و نهادگرایی جامعه‌شناختی) مورد بحث قرار می‌گیرند؛ و سپس رفتارگرایی و فرار رفتارگرایی به عنوان رقبای نهادگرایی مطرح خواهند شد.

نهادگرایی قدیم و جدید

رهیافت نهادی موضوع مطالعه خود را نهادهای سیاسی قرار می‌دهد؛ و بر این باور است که این نوع مطالعه نقشی اساسی در هویت رشته علوم سیاسی دارد. نهادگرایی هم به عنوان یک نظریه و هم به عنوان یک روش مطرح است. حامیان این رهیافت، قواعد و رویه‌های قانونی را به عنوان متغیر اساسی مستقل، و کارکرد و سرشت دموکراسی‌ها را به عنوان متغیر وابسته در نظر می‌گیرند؛ و معتقدند این قواعد است که رفتار را تجویز می‌کند. روش نهادی سنتی یا کلاسیک دارای سه ویژگی توصیفی - استقرایی، رسمی - قانونی و تاریخی - مقایسه‌ای است. رهیافت تاریخی به اکتشاف حوادث، اعصار، مردم و نهادهای مشخص می‌پردازد. روش دوم بر مطالعه حقوق عمومی و سازمان‌های رسمی حکومتی، و روش سوم بر مطالعه مقایسه‌ای نهادها تمرکز دارد. به نظر رودس، رهیافت‌های نهادگرایی عبارتند از: مطالعات قانون اساسی، سیاستگذاری عمومی و نهادگرایی جدید. رهیافت اول نقطه شروع مطالعه دولت را بررسی قانون اساسی قلمداد می‌کند. این رهیافت سعی دارد به جای تأکید بر نهادهای رسمی و قانونی،

به تحلیل نهادهای در حال کنش پردازد. سیاستگذاری عمومی چون خط‌مشی سیاسی را حاصل تعامل سازمان‌های حکومتی و دیگر سازمان‌های حرفه‌ای و اقتصادی می‌داند، رهیافتی توصیفی و رسمی در برابر تاریخ، کارکرد، ساختار و روابط نهادها اتخاذ می‌کند. نهادگرایی جدید به جای دیدگاه تقلیل‌گرایانه و فایده‌گرایانه، بر نقش بیشتر و مستقلانه‌تر نهادهای سیاسی تأکید می‌ورزد؛ و بدین لحاظ از روش تاریخی - توصیفی و قانونی دور، و به نظریه سیاسی، تاریخ و حقوق نزدیک‌تر می‌شود (رودس، ۱۳۷۸، ۸۳-۱۰۶).

از دیدگاه پیترز، عمده رهیافت‌های نظریه نهادی عبارتند از: نهادگرایی هنجاری (همانند مقاله مشترک مارش و اولسن در ۱۹۸۴، و سپس در سایر نوشته‌هایشان تا ۱۹۹۵)، نهادگرایی انتخاب عقلایی (که بر خلاف نهادگرایی هنجاری معتقد است افراد تلاش می‌کنند سود خودشان را به حداکثر برسانند)، نهادگرایی تاریخی (که نقطه عزیمت اساسی خود را انتخاب‌هایی قرار داده که اخیراً در تاریخ هر سیستم حکومتی ساخته شده است)، نهادگرایی تجربی (که همانند نهادگرایان قدیم معتقد است ساختار حکومت تفاوتی در روشی که در این سیاست‌ها پردازش شده‌اند و انتخاب‌هایی که به وسیله حکومت‌ها ساخته خواهند شد، ایجاد می‌کند)، نهادگرایی بین‌المللی (که به جایگاه عملی و نظری ملل متحد و صندوق بین‌المللی پول و مانند آن توجه دارد)، نهادگرایی انجمنی (صنف‌گرایی و کثرت‌گرایی گروهی) و نهادگرایی جامعه‌شناختی (آن نوع نهادگرایی که در رشته‌هایی غیر از رشته علوم سیاسی به‌ویژه علوم اجتماعی و نظریه‌هایی همچون نظریه مارکس، وبر، پارسونز و دورکیم رشد کرده است). در حالی که نهادگرایی قدیم^۱ حتی به دوران باستان و نخستین تفکر نظام‌مند درباره تفکر سیاسی بر می‌گردد، در دوران مدرن، توماس هابز از ضرورت وجود نهادهای قوی برای حفظ نوع بشر سخن گفته است. سنت سیاسی انگلیسی - امریکایی، نقش کمتری برای دولت نسبت به سنت سیاسی اروپایی نشان می‌دهد؛ اما نهادگرایان اروپایی به شکل عمیق‌تری به نهادهای رسمی حکومت توجه می‌کردند. در ایالات متحده، وودرو ویلسون، که عضو انجمن علوم سیاسی امریکا در طی ۱۸۸۰ هم بود، بر نقش نهادها در ایالات متحده به طور مقایسه‌ای تمرکز

^۱. the old institutionalism

داشت؛ و در سال ۱۸۹۸ کتاب دولت: عناصر تاریخی و عملی سیاست؛ نمایی کلی از تاریخ و مدیریت نهادی^۲ را به رشته تحریر درآورد. وولسی^۳ نیز در این راستا و قبل از او، کتاب علوم سیاسی یا تلقی عملی و نظری دولت^۴ را نگاشت. به طور آشکار، این گونه آثار از تأثیر دانشگاه‌های آلمانی بر توسعه دانشگاه‌های امریکایی حکایت می‌کند (لک‌زایی، ۱۳۸۳).

مهم‌ترین عناصر یک نهاد را می‌توان در چند مورد جستجو نمود: ویژگی ساختاری جامعه یا سیاست، وجود میزانی از ثبات در طول زمان، و تأثیر نهاد بر فرد. ویژگی‌های اصلی نظریه نهادگرایی قدیم عبارتند از:

۱- قانون‌گرایی:^۵ ویژگی اولیه‌ای که نهادگرایی قدیم را شکل می‌دهد این است که به قانون و نقش مرکزی آن در حکومت، خصوصاً در کشورهای اروپایی، توجه می‌کند.

۲- ساختارگرایی: فرض دوم نهادگرایی قدیم این بود که ساختار اهمیت دارد؛ و در واقع، ساختار رفتار را تعیین می‌کند. این یکی از دیدگاه‌های بنیادی در مقابل رفتارگرایان تلقی می‌شد.

۳- کل‌گرایی: دانشمندان متمایل به این سنت، به جای نهادهای خردی مانند مجالس، کل سیستم‌ها را ارزیابی می‌کنند.

۴- تحلیل هنجاری: نهادگرایان قدیم تمایل داشتند که یک عنصر هنجاری قدیمی در تحلیل‌شان داشته باشند. برعکس، دو رهیافت انتخاب عقلانی و رفتاری عمیقاً به مفروضات

^۲. *The State: Elements of Historical and Practical Politics: A Sketch of Institutional History and Administration* (۱۸۹۸)

^۳. T. D. Woolsey

^۴. *Political Science, or The State Theoretically and Practically Considered* (۱۸۹۳)

^۵. legalism

فردگرایی روش‌شناسانه، دروندادگرایی^۶ (تمرکز بر رأی دادن، فعالیت احزاب ذی‌نفوذ و مانند آن) و سوگیری ضد هنجاری تمایل دارند.

نهادگرایی جدید^۷ با نام جیمز مارش و یوهان اولسن^۸ شناخته شده است. آن‌ها بر نقش فرد در انتخاب سیاسی تأکید می‌کردند؛ و تمایل داشتند که به طور گسترده‌ای فرد را به عنوان یک بازیگر مستقل عقلانی سازند. در این دیدگاه، مسأله ساختار/کارگزار و تفسیر ارزش‌های نهادها حل شده است. دومین عنصر دیدگاه ایشان آن است که اساس رفتار در نهادها به جای آن که سرکوب‌گرانه باشد، هنجاری است؛ و به جای این که توسط نقش‌های معین رسمی اعضای نهادها هدایت شود، بیشتر تحت تأثیر ارزش‌های موجود در سازمان‌ها قرار می‌گیرد. در کنار دیگر انتقادات (کراتز، ۱۹۹۶، ۸۱۲-۸۳۶)، پیترز معتقد است گرچه عنصر هنجاری مارش و اولسن جذابیت دارد، اما از این ضعف جدی رنج می‌برد که اصطلاحات نظری‌اش ممکن است این نظریه را غیرقابل ابطال سازد. توصیف ساده شده‌ای از نظریه انتخاب عقلانی در هیچ جایی برای نهادها دیده نمی‌شود. بافت‌گرایی که مارش و اولسن از آن بحث کرده‌اند، با ایده دروندادگرایی شباهت دارد. به شکل مشابه، تقلیل‌گرایی ایشان به رهیافت انتخاب عقلانی و رفتاری و تقلیل رفتار جمعی به رفتار فردی تمایل پیدا می‌کند. همچنین، سودگرایی مورد توجه ایشان به رهیافت تحلیل انتخاب عقلانی بیش‌تر مرتبط است تا رفتارگرایی. در نهایت مارش و اولسن ادعا کردند که علوم سیاسی معاصر به وسیله ابزارگرایی یا چیرگی نتایج بر فرآیند، هویت و دیگر ارزش‌های سیاسی و اجتماعی مهم مشخص شده است. بر اساس این مباحث، این دو متفکر در اواخر دهه ۱۹۹۰ از نهادگرایی جدیدی بحث کردند که عمل جمعی را در مرکز تحلیل خود قرار می‌دهد (همان).

لاندز شش ویژگی برای نهادگرایی جدید برمی‌شمارد:

- از تمرکز بر سازمان به تمرکز بر قواعد،
- از مفهوم رسمی به مفهوم غیر رسمی نهاد،

^۶. inputism

^۷. the new institutionalism

^۸. James March and Johan Olsen

- از مفهوم ایستا به مفهوم پویای نهاد،
- از ارزش‌های پنهان به موضع ارزشی - انتقادی،
- از مفهوم کل‌گرایانه به مفهوم به هم ناپيوسته نهاد،
- از استقلال به ادغام (لوندس، ۲۰۰۲، ۹۷-۱۰۲).

رفتارگرایی و فرارفتارگرایی

رفتارگرایی به عنوان پارادایم غالب قرن بیستم با تکیه بر اصول اثبات‌گرایی، مهم‌ترین نقش را در نقد نهادگرایی بازی کرد. این مکتب در طول قرن بیستم در بین متفکران آمریکایی سیطره داشت، و بر مطالعه عینی و رابطه محیط با رفتار تحت کنترل تأکید می‌کرد. هرچند در دهه‌های اخیر نقدهای بی شماری به رفتارگرایی وارد شده، ولی شاید به جرأت بتوان گفت به‌رغم وارد بودن بسیاری از انتقادات، باز سایه رفتارگرایی بر سر علوم اجتماعی و علوم سیاسی سنگینی می‌کند. این مکتب دوره‌های زیر را پشت سر گذاشته است:

- ۱ - رفتارگرایی کلاسیک^۹: از ۱۹۰۰ - ۱۹۲۵ (واتسون)؛
 - ۲ - رفتارگرایی جدید^{۱۰}: دهه ۲۰ - ۴۰ (کلارک هال)؛
 - ۳ - نظریه فرضی - استقرایی هال: دهه ۴۰ و ۵۰،
 - ۴ - تأکید بر شیوه‌های شرطی و کنترلی در روان‌شناسی: دهه ۶۰ و ۷۰، که در این زمینه از اسکینر، کتاب *فراسوی آزادی و منزلت* به فارسی ترجمه شده است؛
 - ۵ - رفتارگرایی شناختی^{۱۱}، از ۱۹۷۵ به بعد که به نظریه‌های یادگیری توجه نمود (همان).
- رفتارگرایی بر روش علمی - یعنی مشاهده، فرضیه‌سازی، آزمایش و قانون‌سازی - متکی است؛ که در مقابل روش سرسختانه^{۱۲}، روش اقتداری^{۱۳} و روش پیشینی^{۱۴} قرار می‌گیرد. روان‌شناسان نشان داده‌اند که انسان‌ها تا حد زیادی به روش‌های سرسختانه تکیه می‌کنند. اقتدار ممکن است از متون مقدس ناشی شود؛ و در روش‌های پیشینی به جای روش‌های علمی،

۹. classic behavioralism
 ۱۰. neo- behavioralism
 ۱۱. cognitive behavioralism
 ۱۲. method of tenacity
 ۱۳. method of authority
 ۱۴. method of a priori

به توافقات عقلی استناد می‌شود (کلینگر، ۱۹۶۴، ۵-۶). در روش علمی، فرضیه سازی و آزمون تجربی و مشاهدتی ملاک اعتبار است. در فرضیه سازی، نشان دادن متغیر مستقل و وابسته ضروری به نظر می‌رسد. در این جاست که تحلیل آماری و ریاضی - همانند واریانس و رگرسیون - به محقق کمک می‌کند که نسبت بین متغیر مستقل و وابسته را بهتر درک نماید. به میزانی که محقق بتواند مشاهدات خود را کمی کند، از دخالت پیش فرض‌ها و تحلیل‌های پیشینی و غیر علمی فاصله می‌گیرد. به همین دلیل، امکان پیش بینی در علوم وجود دارد. روش علمی به دنبال کشف قوانین بین پدیده‌هاست؛ و در صورت کشف قانون، بی‌شک می‌توان به اندازه زیادی دست به پیش بینی زد. در رفتارگرایی، استفاده از متغیر مستقل و وابسته به جای علت و معلول، استفاده از دستاوردهای علوم طبیعی در علوم انسانی، امکان شناخت رفتار افراد به وسیله روش‌های علمی، و محتمل^{۱۵} و تصادفی بودن^{۱۶} وقایع فرض گرفته می‌شود. اصول رفتارگرایی که تا اندازه‌ای با اصول اثبات‌گرایی اشتراک دارد، عبارت است از:

- ۱ - جایگزینی فلسفه علم به جای متافیزیک؛
- ۲ - نفی تاریخ‌گرایی و تحول‌گرایی؛
- ۳ - جایگزینی نسبیت به جای تعین، و میانگین به جای عقلانیت؛
- ۴ - عطف توجه از نهاد و ساختار به رفتار فردی؛
- ۵ - فرضیات تجربی به جای فرضیه‌های اشراقی و تعمیمی؛
- ۶ - تکیه بر رفتار فرد به جای تأکید بر نقش ساختارها (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ۲۰۱)؛
- ۷ - محدود نشدن به استقرا (بر خلاف اثبات‌گرایان اولیه)؛
- ۸ - اهمیت مقام داوری نسبت به مقام گردآوری؛
- ۹ - استفاده از ریاضیات و آمار و تحقیقات میدانی؛
- ۱۰ - دوری از ارزش‌گذاری؛
- ۱۱ - تکیه بر نمونه‌گیری^{۱۷} و اندازه‌گیری^{۱۸}، به دلیل وجود امکان و تصادف (کلینگر، ۱۹۶۴، ۹۷-۱۳۳)؛
- ۱۱ - نظم و هماهنگی بین نظریه و تحقیق و ابزار، کار علمی خالص است.

^{۱۵}. probability
^{۱۶}. randomness
^{۱۷}. sampling
^{۱۸}. measurement

در روانشناسی، رفتارگرایی مظهر کوششی است در راه تبیین تمامی حیات روانی از طریق قوانین مرتبط با فعل و انفعال انسان با محیط خود. بر اساس این مکتب، روانشناسی تنها به مطالعه رفتار قابل مشاهده، و نه شعور که امری کیفی است، می‌پردازد. روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی نیز از اندیشه تأثیر پذیرفت. بعد از طرح تعریف وسیع تأویل از رفتارگرایی - مبنی بر این که قلمرو این مکتب زمینه‌های وسیع و گوناگون انطباق‌های انسانی است - مکتبی نو به نام رفتارگرایی اجتماعی در علوم اجتماعی پدید آمد. در این مکتب، محقق اجتماعی به شناخت صور و قوانین انطباق با محیط پیرامون و همچنین اشکال سازمان‌های اجتماعی به عنوان پاسخی به انگیزه‌های خارجی (مادی و معنوی) روی می‌نماید. رفتارگرایان اجتماعی از بسیاری جهات دیدگاه‌هایی نزدیک به پیروان مکتب اثباتی، مخصوصاً پیروان جدید این مکتب یعنی نو اثبات گرایان، دارند، و بر آنند که جامعه‌شناسی را به صورت دانشی تجربی مطرح سازند (ساروخانی، ۱۳۷۵، ۶۴). رفتارگرایی روان‌شناسی ذهنی را کنار می‌گذارد، و در تجربه‌گرایی و عینی‌گرایی کلاسیک ریشه دارد (کوپر، ۱۹۹۶، ۵۱-۵۲). به شکل کلی، رفتارگرایی مکتبی است که رفتار انسان را در فهم پدیده‌های انسانی محور قرار می‌دهد؛ و در دو حوزه علمی و فلسفی کاربرد دارد. در بعد علمی، واتسون تحلیل روانشناسانه خود را بر رفتار قابل آزمایش انسان‌ها مبتنی کرد. ویتگنشتاین، به عنوان رفتارگرای فلسفی، معتقد است ملاک کاربرد اصطلاحات نمی‌تواند امری ذهنی، بلکه باید بین‌الذهانی باشد (آثودی، ۱۹۹۵، ۷۶). رفتارگرایی با کل‌گرایی گشتالتی از یک نظر سرسازگاری ندارد. واژه گشتالت در آلمانی به معنای وضع و شکل یا هیئت کل به کار برده می‌شود؛ و عنوان اصلی رشته‌ای در روان‌شناسی است. پیروان مکتب گشتالت معتقدند بهترین راه برای مطالعه و ادراک عالم، دانستن قوانین و نظام‌های کلی خلقت است در مقابل، پیروان رفتارگرایی ادراک عالم را تنها از طریق بررسی اجزا و عناصر تشکیل دهنده آن میسر می‌دانند. از دهه ۱۹۴۰ رفتارگرایی رو به افول گذاشت؛ هرچند تأثیرات آن در همه علوم باقی است. پیروان مکتب گشتالت معتقدند هرچند کودکان جدول ضرب را به شکل جزء جزء یاد می‌گیرند، ولی بالاخره کلی‌سازی می‌کنند (پارسا، ۱۳۷۰، ۲۱۱-۲۱۲).

علوم اجتماعی به شکل کلی از رفتارگرایی تأثیر پذیرفت. پارادایم رفتارگرایی سایه خود را برای مدتی طولانی بر سر کلیه رشته‌های موجود در علوم اجتماعی افکند. آثار این تأثیر را می‌توان در کمی‌شدن و غیر متافیزیکی‌شدن علوم، توجه به رفتار به عنوان واحد تحلیل و

دنیوی شدن تحلیل‌ها و دوری از غایت‌گرایی جست‌وجو نمود. کاربرد نظریه تصمیم‌گیری در اقتصاد آن است که اولاً منابع در اختیار خود را به حداکثر برسانیم، و ثانیاً منابع خود را در مقابل کالاهای دیگر بخش‌ها در بازار مبادلاتی با حداکثر قیمت ممکن به فروش برسانیم. بر این مبنا هر سیاستگذار در اخذ تصمیمات خود باید به دو عامل منابع سیاسی موجود و مبادلات سیاسی توجه نماید (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ۳۰۵).

به قول اپتر، اولین بار مفهوم رفتارگرایی در سیاست توسط گراهام والاس از اعضای کمیته اجرایی جامعه فابین به کار گرفته شد. او به جای متغیرهای اقتصادی در سیاست به تأثیر جامعه مدرن در شخصیت و ایستارها و تأثیر تمرکزهای شهری بر تنش‌های عصبی فردی و جمعی شهروندان توجه دارد. مهم‌ترین متفکران رفتارگرا از مکتب شیکاگو عبارتند از: هارولد لاسول، چارلز مریام و هارولد گاسنل. مریام به کنش‌های گروهی و لاسول به روان‌شناسی اجتماعی تمایل داشت. دو شاخه رفتارگرایی عبارتند از رفتارگرایی تفسیری و تجویزی. فروید در دسته اول، و فرهنگ‌گرایانی همچون برتران بدیع در دسته دوم قرار می‌گیرند (همان، ۲۰۶-۲۲۲).

هدف رفتارگرایی پیوند دانش سیاسی با اقدام سیاسی است. این مکتب در سیاست، اثبات‌گرا و ضد متافیزیک است؛ و مرهون شکاکیت هیوم و عمل‌گرایی ویلیام جیمز و دیویی می‌باشد. از آن‌جا که رفتارگرایی بر اثبات‌گرایی تکیه می‌زند روش علمی آن دقیق و آزمون‌پذیر، تکرار‌پذیر و مبتنی بر تفکیک دانش از ارزش می‌باشد. رابرت دال رفتارگرایی را چنین تعریف می‌کند: "کوشش برای تجربی کردن جنبه‌های زندگی سیاسی به کمک ابزارها و روش‌های قابل سنجش که قابلیت تبدیل به احکام کلی و فرضیه‌های جدید در علوم تجربی را دارد". هر قدر نفع طلبی و بیشینه کردن فایده در جایی غلبه داشته باشد، قضیه عمل جمعی هم به همان اندازه اهمیت و صدق خواهد یافت. به همین دلیل، هیچ‌یک از این نقدها رویکرد اختیار عاقلانه را بی‌اعتبار نمی‌کنند؛ بلکه طالب بسط بیشتر تئوری عقلانیت فردی‌اند (لیتل، ۱۳۷۳، ۱۰۲).

دیوید ایستون، رفتارگرایی امریکایی، دو انتقاد اساسی به رهیافت نهادی وارد کرد: اول این که تحلیل قانون‌ها و نهادها نمی‌توانست به تبیین خط‌مشی سیاسی یا قدرت پردازد؛ زیرا کلیه متغیرهای مربوط را در نظر نمی‌گرفت. دوم این که واقعیت‌گرایی افراطی اجازه نمی‌داد

چارچوبی که واقعیت‌ها در آن شکل می‌گرفتند را لحاظ نمایند. رهیافت نهادی دولت - محور بود؛ در حالی که علوم سیاسی به عنوان رشته علمی جدید دیدگاهی جامعه - محور داشت. رودس این گونه انتقادات را به رهیافت نهادی وارد نمی‌داند (رودس، ۱۳۷۸، ۹۳-۹۵). بر اساس کثرت‌گرایی روش‌شناختی^{۱۹}، امکان بهره بردن از کارآمدی‌های هر دو روش وجود دارد (حقیقت، ۱۳۸۷)؛ خصوصاً که، به تعبیر رودس، روش کمی موجود در رفتارگرایی امکان تعمیم به نهادگرایی را نیز دارد (رودس، ۱۳۷۸، ۱۰۴). به قول لاندز، نهادگرایی از جریان غالب علوم سیاسی خارج نشده است (لوندس، ۲۰۰۲، ۹۴). به نظر می‌رسد حتی باید بین دو گرایش نهادگرایی قدیم و جدید نیز نوعی همگرایی به وجود آورد (سلزنیك، ۱۹۹۶، ۲۷۰-۲۷۷)؛ هرچند نهادگرایی جدید هنوز هم نمی‌تواند زیرمجموعه رفتارگرایی محسوب شود. به عقیده پیتز هم رهیافت تاریخی، اگر نه با همه، با بیشتر قرائت‌های دیگر نهادگرایی جدید می‌تواند هماهنگ شود؛ و شاید نتیجه‌ای از یک نظریه نهادگرایی هماهنگ برای علوم سیاسی ایجاد بکند. محیط‌های مختلف هم اقتضائات گوناگونی دارد. روابط بین‌الملل به جای صحنه‌ای که در آن نهادهای باثبات عمل کنند، اغلب به عنوان قلمرو آنا‌رشی دیده شده است. نه نهادگرایی تنها رهیافت زنده و ماندگار امور بین‌المللی است، و نه مفهوم رژیم برای همه واقعیات سیاست‌های جهان قابل اجراست (لک‌زایی، ۱۳۸۳). پس سیاست داخلی و سیاست خارجی و روابط بین‌الملل هم یک حکم ندارند.

نقادی اثبات‌گرایی، از دیدگاه مارش و فورلانگ، در دو جریان به تدریج گسترش یافته است. کواين به شکل عمل‌گرایانه استدلال می‌کند که هر گونه شناختی که ما از حواس پنج‌گانه بدست می‌آوریم با میانجی‌گری مفاهیمی که برای تحلیل آن‌ها به کار می‌بریم، حاصل می‌شود. از این رو، هیچ راهی برای رده‌بندی و یا حتی توصیف تجربه بدون تفسیر آن وجود ندارد. این به معنای آن است که نظریه و تجربه به آسانی جداشدنی نیستند. کوهن علوم هر زمانی را در چنبره پارادایم ویژه‌ای تلقی می‌کند. تغییر پارادایم هنگامی روی می‌دهد که مشاهدات تجربی فراوانی برخی دانشمندان دلیر را بر آن می‌دارد که پارادایم مسلط را به سوال کشند. دومین جریان اصلی نقادی اثبات‌گرایی به علوم اجتماعی اختصاص بیشتری دارد. این

^{۱۹}. Methodological pluralism

جریان استدلال می‌کند که تفاوت‌های روشنی بین پدیده‌های اجتماعی و فیزیکی یا طبیعی وجود دارد. ساختارهای اجتماعی، بر خلاف ساختارهای طبیعی، مستقل از کنش‌گرانی که آن را شکل می‌دهند، وجود ندارند. تفاوت دوم این است که ساختارهای اجتماعی، برخلاف ساختارهای طبیعی، مستقل از برداشت کارگزاران از آن‌چه هنگام فعالیت انجام می‌دهند، وجود ندارند. این مسئله ما را به تفاوت سوم رهنمون می‌کند. ساختارهای اجتماعی، برخلاف ساختارهای طبیعی، در اثر کنش کارگزاران تغییر می‌کنند. دیوید ساندرز در دفاع نسبت به انتقادات وارد بر اثبات‌گرایی معتقد است فرارفتارگرایی، که می‌تواند فرا اثبات‌گرایی نیز نامیده شود، وابستگی دو سویه نظریه و مشاهده را شناسایی می‌کند؛ و به این نکته واقف است که پرسش‌های هنجاری نیزاهمیت دارند و اغلب به آسانی از پرسش‌های تجربی جدایی پذیر نیستند. او می‌پذیرد که سنت‌ها نقش کلیدی در تحلیل سیاسی و اجتماعی دارند. ولی به هر حال، مشکلات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی از بین نرفته، بلکه توسط ساندرز نادیده گرفته شده است. او می‌پذیرد که تفسیر و معنا مهم‌اند، و از این رو در نقادی مطالعه پیشین رفتار انتخاباتی استدلال می‌کند که عرصه‌های دیگری وجود دارد که پژوهش رفتاری به سادگی جرأت گام نهادن در آن را نداشته است. ساندرز می‌خواهد با تفسیر و معنا به عنوان متغیرهای مداخله‌گر رفتار کند. از این دیدگاه، چگونگی فهم رأی دهندگان از احزاب و موضع‌شان می‌تواند بر رفتار انتخاباتی آن‌ها اثر گذارد. در بهترین حالت، این دیدگاه تنها یک بعد از هرمنوتیک مضاعف را شناسایی می‌کند؛ در حالی که سنت تفسیرگرایی استدلال می‌کند که ما به شناسایی انفسی بودن^{۲۰} مشاهده‌گر نیز نیازمندیم. بنابراین فرا اثبات‌گرایی بر این که تنها یک راه برای دانش اجتماعی وجود دارد، پافشاری بسیار کمتری نسبت به اثبات‌گرایی دارد. با وجود این، هنوز به جای فهم، بر تبیین و تقدم مشاهده مستقیم اصرار دارد. پس این رهیافت همچنان بنیادگرا است؛ و به قوت در سنت علمی جای می‌گیرد (مارش و استوکر، ۲۰۰۲، ۲۳-۲۶). فرا رفتارگرایی قصد در انداختن طرحی نو ندارد؛ و تنها با ارائه نقدهایی به رفتارگرایی سعی دارد از مورد انتقاد گرفتن این مکتب جلوگیری نماید. بنابراین فرا رفتارگرایان در سیاست همان راه رفتارگرایان را با توجه به نقدهای مذکور رفته اند.

نقد سنت‌گرایان به رفتارگرایان در چند مسئله خلاصه می‌شود: تمایز علوم اجتماعی و طبیعی، کمی‌گرایی ایشان و تأکیدشان بر گردآوری واقعیت‌ها و ارقام و اعداد و نرسیدن به

^{۲۰} .subjectivity

قواعد کلی، و محافظه‌کاری آن‌ها به دلیل تأکید ایشان بر ثبات. جماعت‌گرایان^{۲۱} نیز معتقدند مفهوم عمل معقول و قابل درک، مفهومی بنیادی‌تر از نفس عمل می‌باشد؛ و در واقع، هیچ چیزی به نام «رفتار» که مقدم و مستقل از نیت‌ها، باورها و مجموعه‌ها قابل شناسایی باشد وجود ندارد (سندل، ۱۳۷۴، ۲۱۲ و ۲۱۴). مکتب تفهیمی و تفسیری هم نقاد مکتب رفتارگرایی هستند. بر خلاف مکتب رفتارگرایی که فرض خود را بر جدایی واقعیت و زندگی از زبان می‌گذاشت، هرمنوتیک بین آن‌ها ارتباط می‌بیند (بشیریه، ۱۳۷۶، ۳۰۵). مارکسیسم و مکتب انتقادی نیز نقاد این روش‌اند. دیالکتیک مارکس چون دیالکتیک ذهن و عین است نقاد این مکتب محسوب می‌شود. وینچ در نقد اثبات‌گرایی و رفتارگرایی می‌گوید: اولاً علوم اجتماعی بسیار پیچیده‌اند و به فهم نیاز دارند؛ ثانیاً جدا کردن سوژه از ابژه میسر نیست؛ و ثالثاً برای پدیده‌های مختلف روش‌های متفاوتی وجود دارد. به نظر اصحاب مکتب فرانکفورت تحلیل‌های ریاضی و آماری محدود به توصیف است؛ و بسیار محافظه‌کارانه به نظر می‌رسد. رفتارگرایی و فرا رفتارگرایی پارادایم غالب علم اجتماعی در قرن بیستم بوده‌اند. قوت این مکتب به آن حد بوده که با وجود پا به عرصه گذاشتن مکاتب رقیب هنوز آثار مکتب و روش رفتارگرایی به چشم می‌خورد. این مسئله برای کشورهای جهان سوم که بن‌بست‌های مدرنیته را لمس نکرده‌اند، ضرورتی دوجندان می‌یابد. مبنای اثباتی و مکتب رفتارگرایی اگر دارای مشکلاتی هم باشد، عمدتاً مربوط به جهان اول است؛ و بنابراین کشورها و فرهنگ‌هایی که هنوز جهات مثبت آن‌ها را درک نکرده‌اند نباید به بهانه وجود چنین مشکلاتی از کل آن گذر کنند. علوم اثباتی و رفتاری تفاوت ماهوی با علوم دینی دارند؛ و در تطبیق این دو باید احتیاط کرد. طه جابر علوانی یکی از متخصصان برجسته علوم دینی بیان داشته که روش اصول فقه، در اصل برای بررسی قضایای فقهی تأسیس شده است؛ و قضایای فقهی از لحاظ ماهیت با پدیده‌های اجتماعی تفاوت دارد، به ویژه در جهات زیر:

۱. مسائل فقهی غالباً به جزئیت متصف‌اند، اما ویژگی پدیده‌های اجتماعی یا انسانی، عمومیت و کلیت است.
۲. مقصود از مسائل فقهی، روشن شدن حکم شرعی تکلیفی است، در صورتی که مقصود از طرح پدیده‌های اجتماعی، تبیین قانون‌ها و سنت‌ها و روابط حاکم بر آن‌هاست (رجب، ۱۳۷۸، ۲۳۳).

^{۲۱}. communitarians

از دیدگاه اسحاق بن اسرائیل، در علوم انسانی و علوم اجتماعی می‌توان فرضیه‌سازی نمود، اما نه از نوع فرضیه‌هایی که در علوم طبیعی وجود دارند. در واقع، قانون علمی چیزی نیست جز یک فرضیه؛ و فرضیه‌ها هم عبارتند از ابداعات تخیل خلاق ما و نیاز نیست آن را به علوم طبیعی محدود کنیم؛ مثل قضیه: «هیچ حکومت توتالیتری نمی‌تواند بدون حمایت ارتش مدتی طولانی به بقای خود ادامه دهد». همه قوانین علمی بر مبنای تجربی نامطمئن و مشکوک بنا نهاده شده‌اند. همان گونه که علوم زیستی از متدلوژی فیزیک بهره می‌جوید، علوم انسانی (و فعالیت‌های امنیتی) هم می‌تواند این کار را بکند. استدلال دیگر علیه کاربرد متدلوژی علوم طبیعی در فعالیت‌های امنیتی این است که جامعه بر خلاف طبیعت دارای تاریخ، حافظه و توانایی یادگیری است. اعتراض سوم این است که متغیرهای اجتماعی قابل اندازه‌گیری کمی نیستند. اشکال دیگر این است که خود محقق جزئی از چارچوب گسترده امنیت ملی است (اسرائیل، ۱۳۷۹).

با این وجود، نقطه مثبت این مکتب عینی بودن و نقد روش‌های کلاسیک و سنتی است؛ و هنوز هم روش قالب در علوم انسانی و اجتماعی تلقی می‌شود. بنابراین هرچند نقدهایی به اثبات‌گرایی و رفتارگرایی وارد شده اما پارادایم غالب هنوز رفتارگرایی است. رویکردهای تفهیمی در آمریکا و اروپا رو به گسترش‌اند. از طرف دیگر، برای برخی کشورهای جهان سوم که هنوز در چنبره روش‌های سنتی گرفتارند، لازم است اصول رفتارگرایی را در تحقیقات خود به کار برند؛ و از مزایای آن بهره‌مند شوند.

خاتمه

هرچند تفاوت‌هایی بین نهادگرایی قدیم و جدید از یک طرف، و نهادگرایی هنجاری، نهادگرایی انتخاب عقلایی، نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی تجربی، نهادگرایی بین‌المللی، نهادگرایی انجمنی و نهادگرایی جامعه‌شناختی از طرف دیگر وجود دارد، اما جملگی در چهار ویژگی قانون‌گرایی، ساختارگرایی، کل‌گرایی و تحلیل هنجاری اشتراک دارند. نهادگرایی جدید، بر خلاف نهادگرایی قدیم، بر نقش فرد و هنجاری بودن رفتار تأکید بیشتری دارد. رفتارگرایی با تکیه بر روش علمی، مهم‌ترین نقاد نهادگرایی محسوب می‌شود؛ و به جای تمرکز بر روش‌های تعمیمی و اولویت دادن به نهادها، به روش‌های علمی و اولویت رفتارها توجه

نمود. به اعتقاد نگارنده، هرچند نهادگرایی و رفتارگرایی با نگاهی پسینی به عنوان دو رقیب مطرح بوده‌اند، ولی امکان بهره بردن از مزایای هر دو وجود دارد (حقیقت، ۱۳۸۷). بر اساس کثرت‌گرایی روش‌شناختی، یک روش را نباید مطلق کرد؛ چرا که هر روش دارای کارآمدی و محدودیت‌های خاص خود است.

فهرست منابع

- اسرائیل، اسحاق بن (خرداد و تیر ۱۳۷۹)، «متدلوژی علوم»، ترجمه صدر الدین علوی، تهران، کیهان اندیشه، شماره ۳۶.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، جلد ۲، تهران، نشر نی.
- پارسا، محمد (۱۳۷۰)، *روانشناسی یادگیری بر بنیاد نظریه‌ها*، تهران، بعثت.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۷)، *روش‌شناسی علوم سیاسی (ویراست دوم)*، قم، دانشگاه مفید.
- رجب، ابراهیم عبدالرحمن (۲۷ آذر ۱۳۷۸)، «دورنمایی از بازسازی اسلامی علوم اجتماعی»، *مجله حوزه و دانشگاه*، کتاب دوم.
- رودس، آر. ای. دبلیو (۱۳۷۸)، «رهیافت نهادی»، در: مارش (و استوکر)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۵)، *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، ج ۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سندل، مایکل (۱۳۷۴)، *لیبرالیسم و منتقدان آن*، ترجمه احمد تدین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیف زاده، سید حسین (۱۳۷۹)، *مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست*، تهران، دادگستر.
- لک‌زایی، شریف (زمستان ۱۳۸۳)، «نظریه نهادی در علوم سیاسی؛ نهادگرایی جدید»، *فصلنامه علوم سیاسی*، ش ۲۸.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع*، تهران، صراط.
- Audi, Robert (۱۹۹۵), *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Kelinger, Fred N. (۱۹۶۴), *Foundations of Behavioral Research*, New York, Holt Inc.

- Kraatz, Matthew S. (and Zajac, Edward J.) (Oct., 1996), "Exploring the Limits of the New Institutionalism: The Causes and Consequences of Illegitimate Organizational Change", *American Sociological Review*, Vol. 61, No. 5.
- Kuper, Adam (and Kuper, Jessica) (1996), *The Social Science Encyclopedia*, London and New York, Rutledge.
- Lowndes, Vivien (2002), "Institutionalism", in: Marsh, David (and Stoker, Gerry), *Theory and Methods in Political Science*, 1st Edition, New York, Palgrave Macmillan.
- Peters, B. Guy (1999), *Institutional Theory in Political Science: the New Institutionalism*, London and New York, Continuum.
- Selznick, Philip (Jun., 1996), "Institutionalism: Old and New", *Administrative Science Quarterly*, Vol. 41, No. 2, 40th Anniversary Issue.